

شهادت جوهر آدمی را آشکار می کند

مقاله ای که در ادامه می آید یک هفته پس از شهادت مرتضی آوینی نوشته شده است و سوره اندیشه آن را به مناسبت سالگرد شهادت آوینی بازنشر کرده است

من و شهید عزیز آوینی یکدیگر را نمی دیدیم یا بسیار کم می دیدیم. اما با هم بسیار دوست بودیم. دوستانی که یکدیگر را نمی بینند ظاهراً دوستان عجیبی هستند؛ ولی دوستی ما عجیب نبود. دوستی حقیقی و یک رنگی و هم جهتی بود. نمی دانم اگر از او وجه این دوستی را می پرسیدند چه جواب می داد؛ اما پس از آن که آوینی به فوز شهادت رسید، من داغ آتش در دل خود احساس کردم و دانستم که دوستی ما چیزی بیش از دوستی های رسمی بوده است. ما که یکدیگر را نمی دیدیم از کجا دوست شده بودیم؟

من از جنس او نبودم که بگویم:

ذره ذره کاندز این ارض و سماست

جنس خود را هم چو کاه و کهرباست

ولی شاید مایل به آن جنس بودم و او نیز در من استعداد می دید. اگر این حرف هم مدح خود است نباید هیچ بگویم؛ زیرا هرچه از خوبی او بگویم ز خود گفته ام که:

مدح خورشید جهان مدح خود است

که دو چشم روشن و نامرمد است

ولی او خوب بود. همه این را می گفتند. او کسی بود که هرچه به او نزدیک تر می شدی بزرگی اش بیش تر ظاهر می شد؛ زیرا اهل تظاهر و روی و ریا و خودنمایی نبود. او برای مزید کار نمی کرد و طالب تحسین و آفرین نبود. با این که تواضع بسیار داشت با نظر سرد و بی اعتنا به رنگ های تعلق می نگریست و به این جهت آرام و باوقار بود. و عجا که دشمنان دانا و دوستان نادان با او با توطئه های سکوت مقابله کردند.

نگاه آوینی گاهی نیز به نگاه پرسش‌گر اهل هنر و فلسفه مبدل می‌شد. او نظم و ترتیب عجیبی داشت و هیچ وقت خلف وعده نمی‌کرد. فقط یک‌بار و برای آخرین بار به وعده وفا نکرد. روز چهارشنبه 18 فروردین که از هم جدا شدیم گفت پنجشنبه به فکه می‌روم و سه‌شنبه یا چهارشنبه هفته‌ی آینده می‌توانیم یک‌دیگر را ببینیم. نوشته‌ای هم از کیفش درآورد و به من داد و گفت: این نوشته ناتمام است؛ آن را بخوان. گفتم بهتر نیست آن را تمام کنی؟ گفت: نه. نوشته را به من داد و خداحافظی کرد و رفت؛ و این یادگار او اکنون پیش من است. سه روز بعد خبر شهادتش را آوردند. خبر، خبر او، و او نیز لایق آن خبر بود.

من که هنوز مانده‌ام، از شنیدن خبر بگه خوردم و احساس کردم که در عالم تنهایی خود تنها تر شده‌ام. اما آوینی و مرگ بیگانه نبودند. مرگ چون قهر و عظمت دارد آدم‌های کوچک و ضعیف را مرعوب می‌کند، اما آن‌که بزرگ است، با مرگ انس می‌گیرد. در ذیلی که آوینی بر رساله «عبور از خط» ارنست یونگر ترجمه‌ی محمود هومن و جلال آل‌احمد نوشت در مورد مرگ چنین گفت: «طلسم این دیو، یعنی دیو قدرت، نخست با غلبه بر ترس از مرگ می‌شکند و سپس با عشق. و این دو آدمی را از خودبنیادی و لوازم آن که عجب و کبر است می‌رهاند».

او قبل از آن‌که شاعر ما بسراید:

هلا به دام آرزو نه مردی و نه زیستی

به کام زندگی میو کجاست خنگ نیستی

سخن او را با گویش جان شنیده بود و بر خنگ نیستی سوار بود.

ما دیگر سیمای نجیب و نورانی آوینی را نمی‌بینیم. او دیگر برای ما مقاله و رساله نمی‌نویسد و با صدای گرم خود، روایت فتح به گویش ما نمی‌گوید.

ما از دوستی بازمانده‌ایم که وجودش مایه اطمینان خاطرمان بود. او با درک مستقیم و با شجاعت خود به قلب خطر می‌رفت و دشواری کارها را می‌آزمود و درک می‌کرد و انحراف‌ها و انواع و اقسام آن را تشخیص می‌داد و می‌شکافت. اگر سرمقاله‌های سوره را به دقت بخوانید درمی‌یابید که اولاً او با چه صراحت و صداقتی مسائل را عنوان می‌کرد و ثانیاً می‌دانست که چه مدعیانی اهل راه و راه رفتن نیستند

بلکه ره‌زنانی هستند که به قافله پیوسته‌اند و گروه دیگری که عددشان بیش‌تر است و دوستان نادانند، گرچه قصد منحرف‌کردن دیگران را ندارند، اما چون راه را سخت می‌بینند و طاققت مواجهه با سختی و دشواری ندارند و حتی تصور خطر آنان را پریشان می‌کند، به این سو و آن سو می‌روند؛ و برای این‌که در آرامش غفلت بمانند کجروی‌ها را توجیه می‌کنند و کژراهه را طریق مستقیم می‌خوانند. آوینی تازه از مقابله با گروه اول قدری فراغت یافته بود و قصد داشت به گروه دوم بفهماند که:

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جهان‌سوزی نه خامی بی‌غمی

ولی زودتر از آن‌چه می‌پنداشتیم او را به سوی دوست خواندند. و چون او از سال‌ها پیش بار سفر بسته و مهیا شده بود بی‌خبر رفت و دیگر بازنیامد و باز نمی‌آید. ما باید از پی او برویم.

یکی از خوشبختی‌های من این بوده است که دوستانی هرچند اندک مثل آوینی داشته‌ام و دارم و با او در غربت و مظلومیت زیسته‌ام. آخر آوینی خیلی غریب بود. و اگر امروز بعد از شهادتش مفخر مدینه هنر و مجاهده شده است از آن‌جاست که مرگ و به‌خصوص شهادت، جوهر آدمی را آشکار می‌سازد.

آوینی در زمره کسانی بود که هرچه به ایشان نزدیک‌تر می‌شدی آنان را از آن‌چه می‌پنداشتی بهتر و بزرگ‌تر می‌یافتی. کسانی هم هستند که ظاهر آراسته و موجه دارند و همه‌ی خوبی‌ها را به خود می‌بندند و حتی از نام نیک نیکان بهره‌برداری می‌کنند و اگر لازم شود در ستایش فضیلت داد سخن می‌دهند. اما اگر پرده برافتد بوی باطن‌شان شهری را متعفن می‌کند. من که گاهی، به‌خصوص در سال‌های اخیر فتنه و آزمایش، در تنهایی خود احساس غربت می‌کردم و می‌شنیدم که بعضی از دنیاداران ظاهرساز و فرصت‌طلبان ریاکار چه‌ها می‌کردند و می‌گفتند، به یاد دوستی دوستانی مثل آوینی می‌افتادم و خود را تسلی می‌دادم.

وقتی اشخاص از دنیا می‌روند به پای میز داوری فراخوانده می‌شوند؛ اما در این‌جا هم محکمه‌ی مردم درباره‌ی ایشان حکم می‌کند و این داوری بی‌مناسبت با داوری آن‌جا نیست. در تشییع پیکر پلک آوینی حکم دیگران را در مورد او دیدیم و شنیدیم.

رحمت خدا بر او و آفرین بر پدر و مادری که او را پروردند و سلام و تسلیت به خانواده‌ای که در عزای این مظهر شرف نشسته‌اند و تحیت و تهنیت به ایشان که دیدند که خلقی در عزای عزیزشان شریکند و می‌توانند درد مصیبت را با ایشان تقسیم کنند.

